



23.03.2012

وحید عمر، سخنگوی اسبق رئیس جمهور افغانستان حامد کرزی  
گرفته شده از هشت صبح

## به پیشواز سال نو - در باب فرع بودن و اصل شدن

سر آغاز دو دهه گذشته، هرکدام سر آغاز تغییرات بزرگی در زندگی مردم این کشور بود. درست به یاد دارم که در نخستین روزهای سال 1370 زمانی که هنوز صنف هشت مکتب بودم، یک صبحگاه مکتب ما تعطیل شد، در راه مکتب در خیرخانه کابل، روی سایهبان ایستگاه موترهای سرویس تصویری از احمدشاه مسعود آویخته شده بود.

آن روز آدم‌هایی متفاوت‌تری را در کوچه دیدم، به سرعت به سوی خانه دویدم، حکومت دکتور نجیب‌الله سقوط کرده بود و مجاهدین به کابل رسیده بودند. من به اندازه درک یک نوجوان چهارده ساله، داکتر نجیب را براساس گفته‌های تلویزیونی‌اش، دوست داشتم؛ ولی خبر سقوط حکومتش را به فال نیک گرفتم. در مورد مجاهدین افسانه‌ها و اسطوره‌هایی شنیده بودیم که دوست داشتم از نزدیک ببینم.

فردای آن روز مکتب ما باز هم تعطیل بود، به سوی ایستگاه رفتیم، به روی تصویر احمدشاه مسعود، تصویر گلبدین حکمتیار محکم سرش شده بود، بزرگان گفتند که حوزه پیش خانه ما را افراد مربوط به حزب اسلامی به غنیمت گرفته بودند. من در 14 سالگی پی‌برده بودم که روزهای بدی پیش‌رو داریم. فقط چهار ماه بعد آن‌گاه که راکتی از جنس راکت‌های همیشگی کودک شاید 10 ساله را در 25 متری‌ام پارچه‌پارچه کرد، به پاکستان رفتیم. ما موجودات فرعی یا باید می‌ماندیم و کشته می‌شدیم و یا همه چیز را ترک می‌کردیم تا این‌که وارث اصلی حاکمیت بر این موجودات فرعی از دهنه تفنگ تعیین شود. ده سال گذشت و افغانستان روزهای تلخی را گذراند، جنگ‌های تنظیمی، حکومت جهمی طالبان و همه بلاهایی که فکر کردیم کار ما را تمام کرد.

تا این‌که در یکی از روزهای خزان 1380 همه چیز تغییر کرد. با یک تغییر بزرگ به پیشواز دهی نو رفتیم. سرانجام روزهای مصیبت به پایان رسیده بود و طالبان شکست خورده بودند. سرآغاز این دهه، سرآغاز یک ذوق زدگی بی‌نظیر در زندگی ما بود.

ده سال بعدی چیزهایی به ما داد و چیزهایی هم نداد. در ده سال گذشته صاحب نظام شدیم، صاحب قانون اساسی شدیم، برای نخستین بار انتخابات مستقیم برگزار کردیم. برای اولین بار در تاریخ این کشور خود را مالک نظام دانستیم و حق رای به‌دست آوردیم. ما ده سال از موجودیت همین نظام به‌گونه‌ای امتیاز بردیم. اکثریت ما زندگی کردیم و به دیگران حق زندگی دادیم. آزادی نسبی داشتیم، اقتصاد نسبتاً خوب داشتیم، کار کردیم، دنیا دیده شدیم، درس خواندیم و خانواده ساختیم و بعد از سال‌های سال تازه خود را همتای دیگران دانستیم. من زمانی در یکی از ادارات دولتی کار می‌کردم. گفتگو‌هایی با یک کشور همسایه داشتیم. به‌خاطر دارم وقتی با یکی از مسوولان وزارت خارجه آن کشور در مورد متن اعلامیه مشترک جدی شدم، به زبان خود به دیگرش گفتم: «تا دیروز از فلان دروازه (مرزی) کس نمی‌گذاشتش بگذرد، حال با ما جدال برابری دارد.» برای من فقط همین مثال کافی‌ست تا هیچ چیز دیگری در مورد این که در ده سال گذشته چه به‌دست آوردیم بنویسم. آن روز را هرگز از یاد نخواهم برد.

ولی ده سال گذشته با تمام داده‌هایش، تضمینی برای ده سال آینده برای ما نداد. و این شاید بدترین پیامد ده سال گذشته باشد. ده سال پیش وضعیتی که امروز در آن قرار داریم برای ما خارج از تصور بود. فکر نمی‌کردیم که ده سال بعد از پیروزی در مقابل جهل و تاریکی، بیش از سه‌هزار غیرنظامی شهید داده باشیم. فکر نمی‌کردیم که هنوز پدیده‌ای به‌نام طالب و

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

تروریست ما را تهدید کند. فکر نمی‌کردیم که دهسال بعد ما را در آستانه‌ی تهدید جنگ داخلی ببینند. فکر نمی‌کردیم که هنوز هم افغانستان چندپارچه باشد و ما ملت نشده باشیم.

سخن کوتاه، دهسال گذشته برای ما صلح نداد، استقرار نداد، یک دولت قوی نداد، وحدت و یکپارچگی نداد و بدتر از همه تضمینی برای آینده نداد.

امروز در آستانه‌ی آغاز دهه‌ی نو هستیم و این دهه را با بحث اصل و فرع آغاز می‌کنیم. پیشاپیش می‌خواهم بگویم من در این‌جا از اصل و فرعی که شورای علمای افغانستان برای مرد و زن تعیین کرده‌اند حرف نمی‌زنم، من تصمیم دارم در این کشور کار و زندگی کنم. من در این‌جا از اصل و فرع دیگری صحبت می‌کنم. من مرد هستم؛ ولی اصل نیستم، مانند من میلیون‌ها زن و مرد دیگر در این کشور سال‌هاست که فرع هستند. سال‌هاست که ما به‌عنوان موجودات فرعی آله‌ی دست انسان‌هایی انگشت‌شماری هستیم که فکر می‌کنند اصلی‌ترین موجودات در این کشور هستند.

چهارسال با دولت بودم و تازه شش‌ماه می‌شود که با دولت نیستم. من در دوران کارم در دولت همان قدر نگران بودم، که در این شش‌ماه غیردولتی بودم هستم. دولت را ما افغان‌ها ساختیم، آن‌هایی که در دولت هستند، همه بدترین‌های این کشور نیستند و ماهایی که در دولت نیستیم بهترین‌های این کشور نیستیم. من وقتی در دولت بودم فکر می‌کردم که نیروی موثری در خارج از دولت است و به آن باید پیوست تا آینده را روشن‌تر و امیدوار کننده‌تر ببینم. وقتی بیرون از دولت هستم، تازه پی‌می‌برم که غیردولتی‌های ما همان قدر بی‌برنامه و بی‌روحیه هستند که دولتی‌های ما. من نه تحرکی و نیرویی برای آینده در داخل دولت دیدم و نه وجدی و اشتیاقی برای آینده در بیرون از دولت می‌بینم. ما هم به صفت یک دولت و هم به صفت یک ملت نه تضمینی برای آینده و نه مسوولیت‌پذیری در مقابل آینده داریم. پس ما نه تنها به‌عنوان یک دولت؛ بلکه به‌عنوان یک ملت محکوم هستیم. من جزو این ملت هستم و جزو این دولت بودم و انتقاد از ملت و دولت، انتقاد از خودم هست.

بگذارید در این‌جا احتمالاتی را در مورد دوسال آینده مطرح کنم. دوسال بعد انتخابات آزاد و عادلانه خواهیم داشت. دوسال بعد متحدان غربی ما متعهدانه با ما خواهند بود. اردو و پولیس مجهز و با انگیزه خواهیم داشت. امیدواری ما به آینده بیشتر خواهد بود. سیاست ما سالم و سیاست ورزی ما مسولانه خواهد بود. جنگ و کشتار کمتر خواهد بود. این‌ها احتمالات نه چندان جدی هستند. حداقل برداشت عمومی حکم نمی‌کند که این احتمالات را جدی بگیریم. من مطمئن هستم که شماری از خوانندگان یکی از این احتمالات را جدی بگیرند.

من این احتمالات را بر عکس مطرح می‌کنم. دوسال بعد به جنگ داخلی می‌رویم. امریکا و متحدانش ما را به همسایه‌ها و عمال‌شان خواهند فروخت. اردو و پولیس ما با خروج خارجی‌ها از هم خواهند پاشید. آنچه را در دهسال گذشته به‌دست آوردیم از دست خواهیم داد. حرف از دموکراسی و انتخابات نخواهد بود. ما محکوم به عقب‌گشت به روزهای سیاه تاریخ خواهیم بود. من مطمئن هستم که هر افغانی که این نوشته را می‌خواند، یکی و یا همه این احتمالات را جدی می‌گیرد.

دوسال آینده برای ما خیلی سرنوشت‌ساز است. صادقانه بگویم، دوسال بعد از امروز را بسیار امیدوارکننده نمی‌بینم. امریکایی‌های ذوق‌زده دیگر دل‌زده شده‌اند، طالبان و حامیان‌شان ذوق‌زده‌تر از همیشه به دوسال بعد می‌بینند. پروسه‌ای که به‌نام پروسه صلح و مذاکره آغاز شده، تنها می‌تواند به طالب‌ها و حامیان‌شان وقت بیشتر برای ظهور مجدد کمایی کند و یا برای خارجی‌ها بهانه برای بیرون شدن از افغانستان بدهد. ظهور مجدد حکمتیار و دارودسته‌اش برای ما افغان‌ها چیزی به ارمغان نخواهد داشت. مطمئن نیستم که حتا به زشتی انتخابات سال 1388 هم انتخاباتی در این وطن شود و انتقال قدرت سیاسی به شیوه دموکراتیک و مسالمت‌آمیز صورت بگیرد. از نظر اقتصادی هم بن‌بستی در راه است. با کاسته شدن کمک‌های بین‌المللی به افغانستان، فکر نکنم دیگر نعمت‌های زندگی را که دهسال گذشته در دست داشتیم کماکان داشته باشیم. سردرگمی و بی‌انگیزه‌گی عجیب هم در دولت و هم خارج از دولت منجر به افسرده‌گی شده است.

من با جوانان بی‌شماری در شش‌ماه دیده‌ام، صحبت داشته‌ام و پرخاش هم کرده‌ام، نگرانی‌ها بی‌شماراند. می‌باید این‌که

د پانو شمیره: له 2 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

خارجی‌ها ما را تنها بگذارند. نشود که طالبان دوباره بر سرنوشت ما حاکم شوند، نشود که ما باز به وضعیت سال‌های 70 عقب‌گشت کنیم، نشود که دموکراسی نیم‌بند و آزادی نسبی بیان را از دست بدهیم، نشود که ما دوباره مجبور به گذشتن از دروازه‌های مرزی شویم و غیره و غیره. یعنی اگر خارجی‌ها نروند، طالب‌ها نیایند، حزب اسلامی به حکومت بپیوندد، بزرگان ما جنگ نکنند و دیکتاتور نشوند، آینده ما تضمین است. در شروع دهه نود، ما هنوز هم فرع هستیم و متکی بر نرفتن و نیامدن و جنگ نکردن و ظالم نشدن «نیروهای اصلی» زنده هستیم.

من هیچ طرحی را در این‌جا مطرح نمی‌کنم، و نه فکر می‌کنم که کلید این همه قفل‌ها را می‌توان در تراوش افکار یک فرد دید. هدف این نوشته پاسخ دادن به این سوال‌ها نیست. اما یک واقعیت را می‌خواهم مطرح کنم. بزرگترین سرمایه که در دهسال گذشته به‌وجود آمد، یک قشر کلانی از نسل جوان افغانستان است. هدفم از نسل جوان و یا نسل نو کتله بزرگی از نسل دوم جنگ در افغانستان است که در دهسال گذشته ظهور کرد. ما 67 درصد رای دهندگان انتخابات پارلمانی سال 1389 را تشکیل می‌دادیم. ما سبب شدیم که یکی رییس‌جمهور شود و یکی نشود، ما باعث شدیم که یکی وکیل پارلمان شود و یکی نشود. در دهسال گذشته هزارها جوان افغان به خارج از کشور رفتند و با مدارک لیسانس و ماستری از بزرگترین دانشگاه‌های جهان برگشتند. در دهسال گذشته ده‌ها هزار فارغ از پوهنتون‌های داخل افغانستان داریم. امروزه همین نسل کار اصلی حکومت را به پیش می‌برند. من با مسوولیت ادعا می‌کنم که بیشترین بخش کار اصلی حکومت را جوانان بین سنین 25 و 35 به پیش می‌برند. وزارت مالیه و وزارت انکشاف دهات افغانستان در چند سال گذشته، حداقل در سطوح متوسط، توسط تیم‌های جوانی رهبری شد، وزارت معدن به‌عنوان بزرگترین و استراتژیک‌ترین سکتور در افغانستان توسط یک گروه جوانان رهبری می‌شود. مرکز اطلاعات و رسانه‌های حکومت که دوسال موثرترین نهاد دولتی بود توسط جوانان به پیش برده می‌شد. 60 درصد کارمندان این اداره فارغان 4سال اخیر فاکولته‌های حقوق، ژورنالیزم و سایر فاکولته‌ها تشکیل می‌داد. حداقل 80 درصد اردو و پولیس ملی افغانستان را جوانان بین سنین 18 و 30 تشکیل می‌دهد. رسانه‌های آزاد افغانستان به‌صورت کل توسط جوانان به پیش برده می‌شوند. نسل نو افغانستان در دهسال گذشته به‌عنوان یک نیروی اجرایی موثرترین قشر جامعه بوده‌اند. ما در پیاده کردن سیاست‌های درست و نادرست در داخل و خارج از دولت نقش کلانی داشتیم؛ ولی هرگز در شکل‌دهی این سیاست‌ها نقش نداشتیم. درست است که دهسال گذشته برای ما ساختارهایی را به‌وجود آورد که باید تقویه شوند و بقای این همه دست آوردها باید تضمین شود؛ ولی آیا ما تضمینی برای بقای این همه دست‌آوردها داریم؟ ما همیشه وسیله‌ی برای تطبیق برنامه‌هایی، که ممکن با آن موافق نبوده باشیم، بوده‌ایم. یعنی ما در معادلات سیاسی 10سال گذشته به‌عنوان بازیکنان فرعی فقط نیروی کار و سربازان بازیکنان اصلی بوده‌ایم. ولی راه در پیش همچنان پیچیده و نامعلوم است. ما به‌عنوان نسل نو افغانستان نیروی بزرگ؛ ولی سردرگم و کم‌انگیزه هستیم. تاکنون محوری که بتواند ما را به‌عنوان یک نیروی بازدارنده از فروپاشی منسجم کند به‌وجود نیامده است.

فقط می‌خواهم برای ایجاد یک گفت‌وگو در این‌جا یک بحث را آغاز کنم. امروز وقتی از سرنوشت افغانستان صحبت می‌شود، باز هم بازیکنان اصلی همان‌ها هستند. هنوز هم سرنوشت ما وابسته به جنگ و صلح با طالبان است، هنوز هم حکمتیار از حکومت موقت و شورای نظامی صحبت می‌کند، هنوز هم قشر اعتدال‌پذیر و جوان قشر محکوم به فرعی بودن است. آیا ما به‌عنوان نسل نو افغانستان، هنوز مایل هستیم که فرع باشیم و زندگی ما متکی بر مهربانی و نامهربانی «نیروهای اصلی» باشد؟ آیا می‌خواهیم که دهسال بعد، در آستانه‌ی تغییر قرن، یکبار دیگر حقیر و ناتوان و بی‌سرنوشت باشیم؟ اگر قرار است پاسخی به این پرسش‌ها داشته باشیم، باید از یک جمع صحبت کنیم، از جمعی از موجودات فرعی که مایل‌اند به‌عنوان «نیروی اصلی» تبارز کنند. این بحث را باید آغاز کرد.

د پانیو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
يادونه: دليکنې دليکنيزې بنې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ